



Semantic Confusion and Governance Challenges of the State Institution of Government in the Islamic Republic of Iran *

Reza Eisania¹ 

1. Assistant Professor, Research Institute for Islamic Culture and Sciences, Qom, Iran.

Email: r.eisania@isca.ac.ir



Abstract

Achieving effective governance is a process that requires examining various variables. One of the most significant factors impacting effective governance—either positively or negatively—is the "state institution." For effective governance through the state institution, it is essential to have a clear and unambiguous "meaning" of the state. If the state institution suffers from semantic confusion, it disrupts the process of achieving good governance. Conversely, if there is a shared, intersubjective understanding of the meaning of "state," allowing for clarity, it facilitates effective governance. The premise of this study is that governance in the Islamic Republic of Iran faces challenges from the state institution, and overcoming these will be examined in terms of the proposed hypothesis. The central question of this research is how semantic confusion in the concept of the state affects the achievement of good governance and what solutions can address it. It seems (as a hypothesis) that to resolve this, achieving an intersubjective understanding and a clear approach in defining the state is essential. The conclusion is that overcoming this

* Eisania, R. (2023). Semantic Confusion and Governance Challenges of the State Institution of Government in the Islamic Republic of Iran. *Journal of Political Science*, 27(105), pp. 77-107.
<https://doi.org/10.22081/psq.2024.64020.265>

 **Publisher:** Baqir al-Olum University, Qom Iran.

*** Type of article:** Research Article

 **Received:** 2023/09/29 •  **Revised:** 2023/12/06 •  **Accepted:** 2023/12/31 •  **Published online:** 2024/03/25

© The Authors



challenge is crucial, and since these ambiguities are deeply rooted in the minds, addressing this issue is a collective responsibility, requiring each individual to take the necessary steps.

Keywords

Intersubjective Understanding, Semantic Confusion, State Institution, Governance, Islamic Republic of Iran.



آشفتگی معنایی و چالش حکمرانی نهاد دولت

در جمهوری اسلامی ایران*

رضا عیسی‌نیا^{ID}

۱. استادیار، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

r.eisania@isca.ac.ir



چکیده

دستیابی به حکمرانی مطلوب فرایندی است که نیازمند بررسی متغیرهای مختلفی است. یکی از مهم‌ترین متغیرهای اثرگذار - مثبت یا منفی - بر حکمرانی مطلوب، «نهاد دولت» است. مسئله مهمی که برای دستیابی به حکمرانی مطلوب از رهگذر نهاد دولت مورد نیاز است، صراحت و عدم ابهام «معنایی» دولت است؛ بر این اساس اگر نهاد دولت دارای آشفتگی معنایی باشد، در فرایند دستیابی به حکمرانی مطلوب اختلال ایجاد می‌کند و اگر فهم بین‌الذهانی از معنای نهاد دولت به صورت مشترک و اجماعی وجود داشته باشد و به اصطلاح معنای دولت صراحت داشته باشد، دستیابی به حکمرانی مطلوب تسهیل می‌گردد. پیش‌فرض پژوهش حاضر این است که حکمرانی در جمهوری اسلامی ایران از سوی نهاد دولت با چالش مواجه است و عبور از آن نیز بر اساس فرضیه مطرح شده بررسی خواهد شد؛ بر این اساس مسئله پژوهش حاضر این است که آشفتگی معنایی دولت چگونه بر دستیابی به حکمرانی خوب تأثیر می‌گذارد و راه‌های برون‌رفت از آن چیست؟ به نظر می‌رسد (فرضیه) با توجه به ابهام و آشفتگی در معنای دولت، رسیدن به یک تعریفی بین‌الذهانی از معنای دولت و تعیین رویکرد^۱ در تعریف

* **استاد به این مقاله:** عیسی‌نیا، رضا. (۱۴۰۲). آشفتگی معنایی و چالش حکمرانی نهاد دولت در جمهوری اسلامی ایران. علوم سیاسی، ۲۷(۱۰۷)، صص ۷-۱۰۷.

<https://doi.org/10.22081/psq.2024.64020.265>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام قم، ایران؛ © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۱/۰۶

1. Approach.



دولت ضروری است. نتیجه اینکه عبور از این چالش ضروری است و چون این آشفته‌گی‌ها در اذهان ریشه دوانیده است، حل این مشکل وظیفه‌ای همگانی است و تحقق کاری همگانی، به گام برداشتن تک تک افراد نیازمند است.

کلیدواژه‌ها

فهم بین الاذهانی، آشفته‌گی معنایی، نهاد دولت، حکمرانی، جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

در دنیای امروز مسئله حکمرانی یکی از مسائل اساسی جوامع به شمار می‌رود. حکمرانی از سه عنصر دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی تشکیل شده است. از میان این عناصر دولت نقش بی‌بدیلی در تحقق حکمرانی دارد. دولت در یک تعریف به یک واحد سیاسی اطلاق می‌شود که دارای چهار ویژگی جمعیت، حکومت، سرزمین و حاکمیت باشد. دولت در نقش آفرینی توسعه تا به امروز سه دوره یا سه نوع دولت ذیل را تجربه کرده است: ۱. دولت به عنوان موتور توسعه - یا دولت بزرگ و مالک؛ ۲. دولت کوچک؛ ۳. حکمرانی خوب، یعنی به جای پرداختن به کمیّت و ابعاد دولت به مسئله کیفیت دولت پرداخته می‌شود، نه کمیّت مداخله دولت به عنوان عامل اصلی توسعه.

باید توجه داشت دولت افزون بر اینکه یکی از مؤلفه‌های تشکیل دهنده حکمرانی است، یکی از مهم‌ترین چالش‌های حکمرانی نیز به شمار می‌آید. پرسش اصلی مقاله این است که دولت چگونه و طی چه فرایندی به چالش حکمرانی در جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است و چگونه می‌توان از این وضعیت عبور کرد؟ برای دستیابی به پاسخ از چارچوب نظری انتقادی و روش جامعه‌شناسی تاریخی استفاده کرده و این فرضیه را پی می‌گیریم که با توجه به اینکه دولت به آشفتگی معنایی مبتلاست، برای حکمرانی چالش ایجاد می‌کند و در صورت خروج از این آشفتگی‌ها می‌تواند چالش حکمرانی را حل کند.

پژوهش حاضر با هدف تبیین جایگاه دولت در امر حکمرانی به بررسی مشکلات و ابهام‌هایی پرداخته است که در این زمینه از ناحیه دولت وجود دارد؛ بنابراین اگرچه منابع زیادی در حوزه مطالعاتی حکمرانی، دولت و جامعه مدنی به صورت مستقل نگاشته شده است؛ ولی وجه امتیاز این مقاله نسبت به آثار دیگر، در اختصاص یافتن آن به چالش‌های اساسی حکمرانی در جمهوری اسلامی ایران از ناحیه دولت است. به باور نویسنده ساختار حکمرانی کشور (جمهوری اسلامی ایران) با مشکلاتی مواجه است که قابل رفع و حل است. یکی از آن مشکلات عدم اجماع نخبگان فکری و ابزاری بر

درک و کارکرد مفردات حکمرانی اعم از دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی است که در این مقاله به یکی از آنها، یعنی دولت پرداخته شده است. مفهومی که به خاطر تحولات نظری، تجربه‌های متعدد بین‌المللی (از دولت‌های رفاه گرفته تا دولت‌های نولیبرال یا توسعه‌ای)، به ظهور مفهوم نوینی با عنوان حکمرانی منجر و منتج گردید که در آن ضمن تأکید بر جایگاه دولت (به عنوان محور مرکزی نظام حکمرانی)، دیگر ذی‌نفعان همچون بازیگران بخش خصوصی و نهادهای مدنی را در جهت فرایند سیاستگذاری عمومی و کشورداری به رسمیت شناخته است.

۱. آشفتگی معنایی

چه مفهوم دولت را مفهومی سنگواره‌ای یا تاریخی بدانیم، یعنی «سیر تحولی» تلقی نماییم (پالمر، ۱۳۸۷، ص. ۲۲)، یک چیز مسلم می‌باشد و آن اینکه مفهوم دولت یا به سردرگمی‌های معناشناسی دچار گشته است یا دست کم زمینه سردرگمی و آشفتگی معنایی را با خود همراه دارد. یکی از این سردرگمی‌های معناشناسی مفهوم دولت، به معناشناسی مفهوم دولت در ایران و در زبان فارسی مربوط می‌شود؛ زیرا نگاه تاریخی به دو واژه «Govermant» و «state» بیانگر این است که در آثار و منابع موجود سعی شده است تاریخ دو واژه انگلیسی یادشده به تاریخ دو واژه فارسی «دولت» و «حکومت» تعمیم داده شود. آشفتگی بدین سبب است که از سویی باید پذیریم که هر واژه در زبان خودش قابل معناست و تاریخ یک واژه لاتین به واژه‌ای فارسی که صرفاً از نظر معنا معادل آن گرفته شده نمی‌تواند تعمیم داده شود. از سوی دیگر نیز باید پذیرفت که واژه‌ها و مفاهیم مهاجر یا باید به همان صورت پذیرفته شوند یا باید طوری اصلاح شوند که معنا و ارزش‌های اقلیم بومی خود را گرفته باشند.

در ایران واژه دولت به معنای ساخت قدرت سیاسی و یا به معنای حکومت، معنای شفاف‌ی ندارد و با آشفتگی‌ای همراه است؛ چون گاهی از دولت، حکومت یا «government» اراده شده است و گاهی از آن، «state» فهمیده می‌شود و برخی جاها نیز از آن «نه» حکومت و «نه» دولت فهم می‌شود؛ بلکه امر حاکمیتی، یعنی ساخت قدرت

سیاسی فهمیده می‌شود؛ بنابراین با مراجعه به قانون اساسی می‌توان در اصول سوم، هشتم، نهم، یازدهم، چهاردهم، هفدهم، بیست و یکم، بیست و هشتم، سی ام، سی و یکم، چهل و یکم، چهل و نهم، پنجاه و سوم و پنجاه و پنجم به این آشفته‌گی تصریح کرد و آن را به عیان دید؛ زیرا در این اصول، دولت هم به معنای حکومت و هم به معنای هیئت وزیران و هم قوه قضائیه و هم به معنای سه قوه می‌باشد. حتی آشفته‌گی در حدی است که در تعریف از دولت، یکی از اعضای شورای خبرگان قانون اساسی، به هنگام تصویب اصل ۱۱ قانون اساسی، میان دولت با ملت تفاوتی قائل نمی‌شود و می‌گوید دولت عبارت است از گروهی از ملت که مقدرات و وظایف مختصی دارد و بین ملت و دولت جدایی نیست (اصلاحی و نورایی، ۱۳۹۶، ص. ۹۴؛ صورت مشروح مذاکرات مجلس، ۱۳۶۴، ج. ۱، ص. ۴۲۸)؛ همچنین در اصل هفدهم قانون اساسی آمده است: «... اما مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است...». در این اصل، مراد از «دولتی» نه فقط قوه مجریه است و نه در نهادهای دولتی، یعنی سه قوه محصور می‌شود؛ زیرا در برگیرنده همه نهادها و دستگاه‌های عمومی (اعم از دولتی و عمومی غیردولتی مثلاً شهرداری‌ها هم می‌شود). یا در اصل چهل و یکم که به تابعیت مربوط است، می‌خوانیم «تابعیت کشور ایران، حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند...». در اینجا نیز اختلاف نظر است که آیا مراد از دولت سه قوه است یا هیئت وزیران؟ زیرا قانون عادی مصوب پیش از تصویب قانون اساسی احکام مربوط به تابعیت را به عهده هیئت وزیران و رأی این هیئت را با رعایت شرایط مقرر در قانون، ملاک تأیید یا سلب تابعیت برخی از اشخاص قرار داده است (اصلاحی و نورایی، ۱۳۹۶، ص. ۹۴)؛ اما برخی معنای دولت در این اصل را بر خلاف قانون عادی به سه قوه اختصاص داده‌اند. در اصل چهاردهم قانون اساسی نیز مفهوم دولت به صراحت تعیین مراد نشده است و نمی‌شود گفت که مفهوم دولت به کاررفته در این اصل مشعر به قوه مجریه است؛ زیرا حکم کردن و به قسط و داد پرداختن از وظایف قوه قضائیه است و در اذهان مردم نیز این چنین حکم شده است که این کارها وظیفه نهاد قوه قضائیه - و به تعبیر محمدعلی حکمت در کتاب حقوق بین الملل عمومی، وظیفه نهاد حکومت - است که به حراست از قسط و عدل اسلامی و

حقوق انسانی پردازد؛ چون در حکومت باید عدالت منظور گردد؛ زیرا حکومت، یعنی هیئت قضایی که در آن باید تشخیص بین ضدین صورت گیرد (روث، ۱۳۴۷، ص. ۱۱۸-۱۱۹). نتیجه اینکه مفهوم دولت به کاررفته در اصل چهاردهم قانون اساسی نیز شامل تمامی نهادهای حاکم در جمهوری اسلامی ایران - یعنی از مقام رهبری گرفته تا نیروهای نظامی و غیره - می‌گردد.

بر این اساس این عدم شفافیت می‌تواند پرسش‌های زیر را در پی داشته باشد: ۱. پیچیدگی و به تبع آن، آشفتگی مفهومی دولت در زبان فارسی به چه علتی است یا ناشی از چه می‌تواند باشد؟ آیا به دلیل اشتباه‌های ترجمه‌ای اصطلاحات می‌باشد؟ ۲. آیا در مراکز آموزشی و پژوهشی جمهوری اسلامی ایران تلاشی برای تمایز مفهومی دولت به معنای «state» و دولت به معنای حکومت «government» شده است؟ آیا مسئله ما نبود واژه مناسبی است که با اصطلاح «state» بودن معادل باشد؟ مسئله‌ای که این مقاله پی می‌گیرد آن است که جمهوری اسلامی ایران در زمان، مکان و موقعیتی قرار گرفته است که دچار التقاط معنایی بودن دولت به معنای «state» شده است؛ از این رو تا از این التقاط و آشفتگی گذر نکرده باشد، کاربرد دولت به معنای «state» همواره در حوزه نظر و بیشتر در حوزه عمل با چالش‌ها و بحران‌های اساسی مواجه خواهد بود؛ چون ما در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم؛ قرن که اغلب صاحب‌نظران بر این باورند که حکمرانی یا اداره جامعه بدون در نظر گرفتن سه بخش (دولتی، خصوصی و جامعه مدنی) امکان‌پذیر نیست و نخواهد بود؛ بنابراین پرسش این است که دولت چیست تا بتوان بخش دولتی را از دو بخش دیگر تفکیک کرد. آیا می‌توانیم تعریف جامع و مانعی از دولت داشته باشیم و آن تعریف را بر مصداق واحدی منطبق کنیم؛ در حالی که اغلب افراد در نوشتارها و گفتارهای خود، واژه دولت را یا مترادف با کشور به کار می‌برند و یا در محاوره‌ها و گفتگوهایشان از دولت، مفهوم شهرداری را اراده می‌کنند (ابوالحمد، ۱۳۶۹، ص. ۱۴۸)؛ در حالی که شهرداری‌ها از سازمان‌ها و مؤسسه‌ها و نهادهای غیردولتی عمومی محسوب می‌گردند؛ همچنین آیا وقتی گفته می‌شود دولت فلانی، مثلاً دولت جنگک، بدهی‌ای به رقم ۱۲ میلیارد با عنوان تعهدات خارجی بر دولت هاشمی رفسنجانی تحمیل

کرد، یا دولت سازندگی تعهدات خارجی (بدهی‌ای) به مبلغ بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار را بر عهده دولت خاتمی گذاشت، پرسش این است که این بدهی‌ها بر دوش چه کسی است؟ آیا بر دوش حاکم است یا اینکه چه کسی مدیون این بدهی‌هاست؟ آیا مردمی که فلان دولت را انتخاب کرده‌اند، بدهکار قلمداد می‌شوند؟ بدهکار کیست؟ برای دستیابی به پاسخ پرسش یادشده، باید تأمل کرد که دولت چیست و به چه کسی دولت گفته می‌شود و این اول داستان و اول مشکل است؛ از این رو برای فهم بهتر از دولت لازم است میان ماهیت و معنای دولت و به عبارت دیگر میان تعریف «فقه اللغه» از دولت، با تعریف اصطلاحی از دولت تفاوت قائل شویم؛ چون فهم ماهیت دولت با درک معنای دولت متفاوت است و هریک نیز روش متفاوتی را اقتضا می‌کند. برای فهم معنای واژه دولت بایستی به فرهنگ‌نامه‌ها و معجم‌های لغت و چه بسا دائرةالمعارف‌ها رجوع کرد. همین‌طور برای شناخت تطورات مفهومی واژه دولت باید تاریخ لفظ و دگرگونی‌های معنایی‌اش را پی گرفت؛ اما از آنجایی که برای درک ماهیت دولت، تمرکز بر واژه چندان فایده‌ای نخواهد داشت و ما را در درک حقیقت دولت و ضرورت دولت کمکی نخواهد کرد؛ از این رو ماهیت دولت را با چهار رویکرد ذیل پی می‌گیریم تا فهمی از ماهیت دولت به دست آوریم: ۱. رویکرد فلسفی - توجه به ابعاد وجودی و هستی‌شناسانه دولت؛ ۲. رویکرد جامعه‌شناسانه - یعنی بررسی جهات اجتماعی دولت؛ ۳. رویکرد الهیاتی - البته رویکرد الهیاتی «نه» به معنای نسبت دولت با مقولات غیبی و فراطبیعی؛ بلکه نسبت دولت با مقولات حقوقی و فقهی؛ ۴. رویکرد تاریخی - یعنی در نظر گرفتن تطورات عینی و گذشته تاریخی دولت به مثابه یک واقعیت؛ زیرا پدیده دولت پیشینه تاریخی بلندمدت و کوتاه‌مدتی دارد؛ یک پیشینه تاریخی بلندمدت (از دولت‌شهرهای یونان باستان، حقوق رومی و دولت پیامبر در مدینه، دوران امویان، عباسیان و عثمانی گرفته تا صفویه) و یک پیشینه تاریخی کوتاه‌مدت (از وستیالی تا دوران تاریخی معاصر در سده بیست و یکم) دارد؛ از این رو به تعبیر افرادی مانند اسکینر، سردرگمی در به کارگیری دولت را نباید صرفاً به ترجمه و معادل‌گذاری این مفهوم برگرداند؛ زیرا به احتمال ریشه‌سردرگمی را باید در خود دلالت‌های متفاوت دو مفهوم «State» و

«Government» جستجو کرد (سایت پرابلماتیک، ۱۴۰۰/۴/۳۱)؛ از این رو برای رفع مشکل، مطمئن‌ترین راه برای پیگیری ایضاح مفهومی، پیگیری بر اساس چهار رویکرد یادشده می‌باشد.

۲. تعریف دولت در رویکرد فلسفی

در رویکرد فلسفی با اذعان به منظرهای گوناگون فلسفی، دولت، نوعی قدرت مستقل از حاکم و اتباع او و واجد اقتدار عالی کشور تلقی می‌شود که به بررسی «بهترین» رابطه میان دولت و جامعه و یا به تجویز «بهترین» رابطه‌ای که باید میان آن دو باشد، می‌پردازد؛ یعنی می‌توان گفت رویکرد فلسفی در پی «بهترین دولت» است. از مجموع تعریف‌های فلسفی ارائه‌شده، برای دولت یک هدف اصلی در نظر گرفته شده و آن عبارت است از اینکه دولت خوب یا دولت کمال مطلوب یا دولت کامل چگونه توصیف و تبیین شده است. در تعریف‌ها از دولت بر اساس رویکرد فلسفی، دو نکته وجود دارد که درخور توجه است: ۱. یکی اینکه کامل بودن، مطلوب بودن و خوب بودن در رویکرد فلسفی (اعم از فلسفه اسلامی و غیر اسلامی) متفاوت خواهد بود؛ زیرا انسان‌شناسی آنها متفاوت است؛ در نتیجه دولت کمال مطلوب آنها نیز متفاوت می‌باشد؛ ۲. در این تعریف‌های فیلسوفان اسلامی از دولت نمی‌توان تفکیکی میان حکومت و دولت قائل شد.

۳. تعریف دولت در رویکرد جامعه‌شناختی

بحث از دولت در رویکرد جامعه‌شناختی را می‌توان با سه رویکرد ذهن‌مدار وبری، رویکرد نهادی‌ساختاری پارسونزی و رویکرد طبقاتی مارکسی (افضلی، ۱۳۸۶، ص. ۲۰) دنبال کرد که هر کدام از این رویکردها در تعریف دولت به کارکرد آن توجه کرده‌اند؛ از این رو در هر یک از این رویکردها، دولت کارکرد یا کارویژه‌هایی دارد؛ مثلاً در رویکرد وبری، حفظ امنیت و سازماندهی اداری امور برای تسریع نیازمندی‌های مردم و رسمیت یافتن در میان دیگر دولت‌های ملی نام برده شده است. در رویکرد

نهادی ساختاری پارسونزی، دولت نهادی سیاسی و برآمده از ساختار جامعه است که کارکردهایش به ترتیب در هریک از سیستم‌های فرعی چهارگانه عبارت‌اند از: ۱. حفظ و نگه‌داشت الگو و به عبارتی جامعه‌پذیر کردن افراد از راه تعهد به ارزش‌ها؛ ۲. سازگاری با محیط؛ ۳. دستیابی به اهداف؛ ۴. یکپارچگی و انسجام (روشه، ۱۳۷۶، صص ۹-۱۰؛ و ۱۰۰-۱۰۲). نتیجه اینکه ماندگاری آن به برآوردن این کارکردها وابسته است؛ اما در دیدگاه طبقه‌محور مارکسیستی، دولت یک نهاد اجبار و متشکل از دستگاه‌های اداری، اجرایی، قضایی و نظامی است. این نهاد محصول ظهور طبقه و مالکیت خصوصی می‌باشد و کارویژه آن نیز دفاع از منافع طبقه حاکم است (پیوسته و سرایی، ۱۳۹۶، ص. ۳۵۳).

نکته‌ای که توجه بدان در گشایش فهم از معنای دولت در رویکرد جامعه‌شناسانه می‌تواند مفید باشد این است که اگر بخواهیم دولت را بر اساس کارکردهایش با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تعریف کنیم، باید توجه داشته باشیم که تا به امروز دولت، سه کارکرد را پشت سر گذاشته است و بر اساس این سه کارکرد نیز دولت، لاغر و چاق شده است. این سه کارکرد عبارت‌اند از:

۱. مرحله امنیتی، یعنی مرحله‌ای که به قبل از تقسیم کار اجتماعی و سازمان‌یابی نهادهای مختلف در شکل جدید آن مربوط می‌شود که دولت در آن به ایفای نقش‌های امنیتی و حفظ نظم درونی، منابع و پاسداری از مرزها و سرحدات می‌پردازد.

۲. مرحله رفاهی؛ یعنی مرحله‌ای که دولت به عنوان شاخص‌ترین نهاد و سازمان سیاسی، افزون بر تأمین امنیت، عهده‌دار خدمات دیگری مانند آموزش، بهداشت و تأمین امکانات عمومی می‌شود. این مفهوم و معنا از دولت در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم رواج یافت.

۳. مرحله هدایتی و نظارتی؛ در این مرحله نهادها و شرکت‌های حقوقی ظهور و بروز کرده‌اند و چون نقش‌هایی را برعهده می‌گیرند، موجب می‌شود نقش‌های تولی و تصدی دولت کاهش پیدا کند و در عوض نقش‌های هدایتی و نظارتی آن بر منابع انسانی و مادی افزایش یابد (صدیق سروستانی و ابراهیمی‌سلاسی، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۶).

افزون بر مباحث فوق، در رویکرد جامعه‌شناختی از دولت عده‌ای نیز با ایده‌های

نظریه پردازان توسعه به بحث از دولت پرداخته‌اند. این نظریه پردازان نیز همانند کارکردگرایان بر آن‌اند که دولت به عنوان مجموعه‌ای از سازمان‌های تخصصی و متمرکز، در مرحله خاصی از توسعه صنعت و تقسیم کار اجتماعی پدید می‌آید و در طول این فرایند وظایف خاصی انجام می‌دهد و به همین دلیل دولت جزو مرحله خاصی از توسعه اقتصادی جامعه است و تاریخ پیدایش آن پس از قرون وسطی در واقع همان تاریخ تحول در شیوه‌های اقتصادی و نوسازی صنعت است که خواه ناخواه به پیدایش شکل خاصی از سازمان اجتماعی می‌انجامد که دولت خوانده می‌شود (وینسنت، ۱۳۷۱، ص. ۳۱۷). از آنجایی که دولت در نگاه نظریه پردازان توسعه، یک نهاد محسوب می‌شود، پس ممکن است خودش عامل توسعه یا مانع توسعه باشد (صدیق سروستانی و ابراهمبای سلامی، ۱۳۸۴، ص. ۱۴۳)؛ بنابراین آنان معتقدند که دولت در نقش آفرینی توسعه تا به امروز سه دوره یا سه نوع دولت ذیل را تجربه کرده است: ۱. دولت به عنوان موتور توسعه-یا دولت بزرگ و مالک؛ ۲. دولت کوچک؛ ۳. حکمرانی خوب. یعنی به جای پرداختن به کمیت و ابعاد دولت، به مسئله کیفیت دولت پرداخته می‌شود، نه کمیت مداخله دولت به عنوان عامل اصلی توسعه؛ همچنین در رویکرد جامعه‌شناختی به بحث از دولت جدید در قالب چهار دسته از نظریه‌ها، یعنی نظریه‌های وابسته به مکتب تفهیمی ماکس وبر، نظریه‌های وابسته به مکتب مارکسیستی، نظریه‌های وابسته به مکتب کارکردگرایی- ساختاری و نظریه‌های وابسته به مکتب نخبه‌گرایی و تکثرگرایی پرداخته شده است که در این نظریه‌ها به تعریف دولت و چگونگی دوام و بقا و زوال آن اشاره می‌گردد. بیشتر جامعه‌شناسان، یعنی افرادی همچون مارکس، پارتو، موسکا و ماکس وبر در مباحث خود ماهیت دولت را به عنوان یک نظام سلطه در نظر گرفته‌اند. در نهایت می‌توان گفت در رویکرد جامعه‌شناختی دولت نمی‌توان بر یک ایده و نظریه از جامعه‌شناسان متمرکز شد؛ چون اگرچه آنان در دوره‌ای به دولت حداقل رسیدند؛ یعنی به این ایده رسیدند که دولت نباید در حوزه‌های زندگی اجتماعی دخالت کند؛ بلکه دولت باید چنان با شهروندان رفتار کند که هیچ‌کس به بهانه تأمین منافع خودش از دولت اجباری نبیند؛ مثلاً دولت نباید مانع آزادی‌های اقتصادی باشد یا نباید محدودکننده آزادی‌های

مدنی باشد؛ مانند دولت حدافل «نوزیک»؛ ولی در دوره‌های بعدی نظرشان دربارهٔ دولت متفاوت گردید؛ زیرا میان دولت و ملت حالت‌ها و صورت‌های دیگری را در نظر گرفتند.

۴. تعریف دولت در رویکرد الهیاتی (حقوقی و فقهی)

دولت در تعریف حقوقی به یک واحد سیاسی تعریف می‌شود که دارای چهار ویژگی جمعیت، حکومت، سرزمین و حاکمیت است. با اینکه میان حکومت و دولت تفاوت است، به‌رغم وجوه اختلاف نظرهای موجود، گاهی این دو واژه را بسیاری از نویسندگان حقوقی به جای یکدیگر به کار می‌برند (وینسنت، ۱۳۷۶، ص. ۵۷). یکی از کسانی که حکومت را با دولت یکی دانسته است، مؤلف کتاب حقوق اساسی و نهادهای سیاسی است. ایشان در این کتاب می‌نویسد: حکومت به معنای مجموعه ارگان‌هایی است که به‌واسطهٔ آنان حاکم اعمال اقتدار می‌کند؛ از این رو افزون بر قشر سیاسی، قوهٔ مجریه مانند رئیس کشور، نخست‌وزیر و هیئت وزیران، شامل مجلس و دستگاه‌های دیوانی، اداری و اجرایی نیز می‌شود (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۸، ص. ۱۰۱). برخی از نویسندگان نیز افزون بر مترادف گرفتن دولت با حکومت، حکومت را صفت مشخص‌کننده و یکی از عناصر دولت بیان می‌کنند؛ در حالی که باید میان آن دو تمایز گذاشته شود؛ زیرا حکومت خاص‌تر از دولت تلقی می‌گردد (عالم، ۱۳۸۴، صص. ۱۳۶-۱۳۷)؛ چون در هر دولتی، دولت اعم از حکومت است؛ حکومتی هست، ولی در هر حکومتی قطعاً دولت نیست. از جمله افرادی که به تفاوت میان دولت و حکومت توجه داشته است، میلی‌بند (Miliband) است. وی حکومت را نمایان‌ترین بخش دولت می‌داند؛ ولی دولت را با مؤلفه‌ها و اجزایش این‌گونه معرفی می‌کند: دولت به معنای بوروکراسی، پلیس، دستگاه قضایی، نمایندگی ملی، محلی و منطقه‌ای است (صدیق سروستانی و ابراهیم‌بای سلامی، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۸)؛ همچنین برخی از تعریف‌ها با رویکرد حقوقی، به‌جای توجه به عناصر دولت یا حکومت به کارکرد دولت یا حکومت توجه کرده و در تعریف آنها گفته‌اند در حکومت باید عدالت منظور گردد و در دولت سیاست. به هر حال به نظر نویسندهٔ مقاله، جهت دستیابی به یک معنای مشخص از دولت، بهتر است صاحب‌نظران حقوق، میان

حکومت و دولت تمایز قائل شوند؛ زیرا حکومت، یعنی قُرم یا هیئت قضایی که در آن باید تشخیص بین ضدین صورت گیرد؛ یعنی جهت حل و فصل دعاوی و مرافعات - یا حقوق بین الناس - باید عدالت لحاظ شود تا حق برقرار گردد؛ ولی دولت، یعنی هیئت سیاسی فرمان‌دادن؛ پس دولت که حافظ منافع خصوصی خاص یک نفر یا چند نفر و یا منافع عمومی است، باید سیاست لحاظ گردد تا نفع عموم مردم محفوظ بماند و صلح و سلم که غایت هر اجتماعی است مستقر گردد؛ پس کار دولت تشخیص بین ضدین نیست که بر پایه عدل باید صورت گیرد (روش، ۱۳۴۷، ص. ۱۱۸-۱۱۹).

گفته شد که مراد از تعریف دولت در رویکرد الهیاتی، یعنی پرداختن به منظرهای حقوقی و فقهی دولت. اما در تعریف فقهی از دولت لازم است بررسی گردد که آیا در متون فقهی شیعه اصطلاح «دولت» به معنای جدید آن به کار رفته است یا خیر؟ برخی بر این باورند که در متون فقهی شیعه اصطلاح «دولت» به معنای جدید آن به کار نرفته است؛ اما به جای آن اصطلاحات هفتگانه‌ای همچون حاکم، امام، فقیه، سلطان، ناظر، نائب‌الغیبه و درنهایت والی به کار رفته است (قاسمی، ۱۳۸۴، ج. ۱، ص. ۴۷) که هیچ‌یک از این مفاهیم، تمام وجوه دولت را روشن نخواهد ساخت. اگرچه برخی از آنها می‌تواند به موضوع دولت نزدیک و برخی نیز از آن دور شوند؛ اما چون هیچ‌یک از آنها در تعریف دولت راه را تا به آخر طی نمی‌کنند، اگر آنها را به جای دولت استفاده کنیم با تشتت و سردرگمی‌ای مواجه خواهیم شد. با عنایت به بررسی اصطلاح‌های ذکرشده در آثار شهید صدر، عمید زنجانی و محمد پزشکی می‌توان گفت که در رویکرد فقهی به دولت، دو خوانش وجود دارد: ۱. خوانشی که معتقد است از هفت عنوان شایع قرآنی، رویایی و فقهی، معنای دولت یا دولت جدید متبادر نمی‌شود (پزشگی، ۱۳۹۴، صص. ۷۳-۸۴)؛ ۲. خوانشی که مفاهیم هفتگانه را متضمن دولت می‌داند (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج. ۷، صص. ۷۳-۱۵۳)؛ برای مثال عمید زنجانی معتقد است ما این توان و ظرفیت را داریم که مفهوم دولت را با مفاهیمی همچون امامت، امت، خلافت، امارت، حکومت، حاکم، ولایت، سلطنت، مَلِک و ولایت عهد معادل‌سازی کنیم؛ چون هریک از این مفاهیم به شکلی متضمن مفهوم دولت جدید هستند و در همه اینها، محتوای اصلی دولت، یعنی اعمال

قدرت مشاهده می‌شود؛ هر چند وی معتقد است «واژه دولت در متون اسلامی به کار نرفته است و از تعریف آن بی‌نیازیم؛ ولی نیاز است که واژه دولت را با واژه‌های اسلامی همچون - امت، امامت، خلافت، امارت، حکومت، رعیت، ولایت، سلطنت و ولایت عهد- و واژه‌هایی که در قرآن و دیگر متون اسلامی به روشنی دیده می‌شود، معادل‌سازی کنیم؛ زیرا این واژه‌ها متضمن مفهوم دولت هستند. وی در نهایت ادعا می‌کند که ما نمی‌توانیم بگوییم چون واژه دولت در ادبیات ما و در متون اسلامی به کار نرفته است، پس می‌توانیم مفهوم دولت در اندیشه اسلامی را منکر شویم و اگر کسی چنین کند، نه تنها سخن و عمل سنجیده‌ای انجام نداده، بلکه سبب شده است که از تفسیر خیلی از مفاهیم سیاسی بازمانیم؛ درحالی که اصولاً مفاهیم سیاسی‌ای مانند آزادی، عدالت و شرایط و وظایف حاکم را جز در قالب اندیشه دولت نمی‌توانیم توجیه و تفسیر کنیم (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۷، صص. ۱۵۳-۱۵۴). اما شهید محمدباقر صدر از عمید زنجانی جلوتر رفته و مدعی شده است که دولت اسلامی، گونه‌ای از دولت جدید است (صدر، ۱۴۱۰ق، ص. ۲۴۶)؛ بدون اینکه با این مفاهیم هفتگانه تطبیق یا عدم تطبیقی کرده باشد. وی دولت اسلامی را دولتی می‌داند که تنها به اندیشه اسلامی محدود باشد؛ بنابراین نحوه برخورد آن با انسان‌ها بر اساس مسلمان بودن، ذمی بودن، یا کافر غیرذمی بودن تفاوت می‌کند. چون شهید صدر تحقق دولت را بر پایه اندیشه و فکر می‌داند، بر همین اساس دولت‌ها را بر سه قسم می‌داند: ۱. دولتی که مبتنی بر قواعد فکری متضاد با اسلام به وجود آمده است (مانند دولت‌های کمونیستی و لیبرالی)؛ ۲. دولت‌هایی که قاعده فکر معینی ندارند؛ بلکه براساس اراده شخصی حاکم یا تحت سیطره ملت‌های دیگر اداره می‌شود؛ ۳. دولتی که مبتنی بر اسلام بوده، قوانین خود را از مبانی اسلام اخذ می‌کند و بر اساس مفاهیم اسلامی، هستی، حیات و جامعه خود را تنظیم می‌کند. البته شهید صدر دولت اسلامی را نیز بر سه قسم می‌داند. ملاک و معیار وی این است که دولت اسلامی به چه میزان سیر قانون‌گذاری و اجرایی را منطبق با اسلام تحقق بخشیده باشد که عبارت‌اند از:

۱. دولت اسلامی پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام که در آن سیر قانون‌گذاری و اجرایی بدون هیچ کم و کاستی کاملاً بر اساس اسلام است؛ ۲. دولت اسلامی‌ای که اگر سیر

قانون گذاری و اجرایی آن معارض با اسلام است، به دلیل بی اطلاعی حاکمیت است که در این صورت، بر شهروندان مسلمان افزون بر اطاعت پذیری، فرض است که حاکمیت را از موارد خلاف اسلام آگاه سازند؛ ۳. دولت اسلامی ای که به عمد قانون گذاری و اجرایش بر اسلام منطبق نیست. در این نوع سوم، شهید صدر، انقلاب را - البته بدون بروز جنگ داخلی - برای شهروندان مسلمان واجب دانسته است (پزشگی، ۱۳۹۴، ص. ۸۶).

۵. تعریف دولت در رویکرد تاریخی

در تعریف دولت با رویکرد تاریخی به دو صورت می توان بحث را دنبال کرد: الف) رویکرد تاریخی غربی به دولت؛ ب) رویکرد تاریخی اسلامی - ایرانی به دولت. در این رویکرد، اصولاً به تطورات و تحولات عینی و آنچه اتفاق افتاده از دولت می پردازد و دیدگاه واحدی را چه در میان دیدگاه های غربی از دولت و چه در دیدگاه مسلمانان درباره دولت به دست نمی دهد.

۵-۱. رویکرد تاریخی غربی به دولت

در بخش رویکرد تاریخی دولت در میان غربیان بر اساس چهار اثر می شود به تعریف دولت دست یافت: اثر اول، از آن پری اندرسون، مؤلف کتاب تبار دولت استبدادی است (اندرسون، ۱۳۹۰، ص. ۱۷). وی در این کتاب می خواهد بگوید که من تاریخ را انتزاعی ندیده ام و بدون توجه به تجربه تاریخی از سویی و بدون عنایت به ایدئولوژی از سوی دیگر، نمی خواهم تاریخ دولت در اندیشه غرب را تشریح و تحلیل کنم؛ کاری که مارکس و انگلس انجام دادند. چون آنها تحلیل کرده اند که تحولات تاریخی بر اساس شیوه تولید اتفاق افتاده است؛ ولی اندرسون می گوید نقطه تحولات تاریخی، در سطح شیوه تولید و زیر ساخت های اقتصادی صرف نیست؛ بلکه در سطح سیاسی است؛ از این رو تا تضاد در عرصه سیاسی در اروپا فیصله پیدا نکرد، ما نتوانستیم به دوره بعدی منتقل شویم؛ از این رو می بینیم که دولت استبدادی همان دولت فئودالی است؛ پس هنوز به دولت سرمایه داری گذر صورت نگرفته است؛ بنابراین دولت استبدادی دولتی است

که در حد فاصل میان زوال دولت فتودالی و سرمایه‌داری ظهور یافت. بدین جهت است که اندرسون در تحلیل از دولت‌های اروپایی، نه تنها فقط به مباحث شیوه تولید تمرکز نمی‌کند؛ بلکه در کنار شیوه تولید مبتنی بر مازاد تولید دهقانان بر روی زمین و تملک آن توسط فتودال‌ها به پراکسیس‌هایی که در جامعه اروپایی اتفاق افتاده، از جمله به اهمیت و جایگاه قانون روم - یعنی قانونی مبتنی بر مالکیت خصوصی - در ظهور حکومت‌های استبدادی عنایت ویژه‌ای دارد (اندرسون، ۱۳۹۰، صص. ۳۵ - ۴۰)؛ زیرا دولت مطلقه در غرب، یعنی دولتی که از یک سو مالکیت خصوصی بر زمین را بر عهده دارد و از سوی دیگر مالکیت خصوصی را ذیل حاکمیت عمومی دنبال می‌کند.

اثر بعدی از آن ژاک، شوالیه است با عنوان دولت قانون‌مند است که در این کتاب به فرایند شکل‌گیری دولت قانونی بر پایه خوانش‌هایی از حقوق رومی پرداخته شده است که به دو نوع دولت قانون‌مند، یعنی دولت قانونی آلمان و دولت قانونی فرانسه منجر می‌شود و در نهایت مباحث کتاب با دولت قانونی پذیرفته‌شده لیبرالیسم به پایان می‌رسد. وی با رویکردی غیرمارکسیستی به خوانش حقوق روم پرداخته و معتقد است مفهوم دولت قانون‌مند به کار طبقه‌بندی رژیم‌های سیاسی در چارچوب نوعی جامعه‌شناسی تاریخی می‌آید (شوالیه، ۱۳۷۸، ص. ۱۳)، در پایان قرن نوزدهم میلادی در دکتترین حقوقی آلمان و سپس فرانسه ظاهر گردید. این نظریه نظریه‌ای است که در مسیر تاریخ عقاید سیاسی و حقوقی به شمار می‌آید که در اروپا به ویژه اروپای غربی دیده می‌شود؛ همان طور که بارت کریگل (Blandia Barret Kriegel) می‌گوید: در اروپای غربی و در لوای نوعی حکومت پادشاهی مطلقه، شکلی خاص از دولت ظاهر گردید که بر شالوده اطاعت از حقوق، استوار بود. این نوع پادشاهی بر خلاف دولت‌های استبدادی که بر اساس امیال فرد حاکم و بر پایه اصل انقیاد کامل نسبت به قدرت استوار بود، بر اساس قانون عمل می‌کرد و هدف آن حفظ آزادی‌های فردی و محدود کردن قدرت بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی دو نظریه برای دولت در آلمان و فرانسه ارائه گردید. دو نظریه و دو قرائتی که کل تاریخ نظریه دولت قانون‌مند پیرامون آن دو می‌چرخد، عبارت‌اند از: ۱. برداشتی ذاتی از دولت (substan Tielle)؛ یعنی برداشتی که

به محتوای حقوق موجود می‌پرداخت؛ ۲. برداشت رسمی از دولت (formelle)؛ یعنی برداشتی که ایجاد یک نظم حقوقی دولت را ترجیح می‌داد. در برداشت ذاتی، دولت قدرتی مافوق دارد؛ یعنی دولت باید به عنوان یک کل حقوقی کاملاً متفاوت از ملت در نظر گرفته شود و فردی باشد که قدرت و قوت خویش را از جایی دیگر غیر از ملت می‌گیرد؛ اما در برداشت رسمی از دولت که براساس دکترین فرانسوی دنبال می‌شود، دولت چیزی جز شخصیت حقوقی دادن به ملت نیست. این برداشت فرانسوی بود که با شرایط گذار، نظام دولت قانونی را به دولت قانون‌مند تبدیل کرد؛ چون جمهوری پنجم فرانسه قوه مجریه را به مقام خود باز گرداند؛ یعنی قوه مجریه از قید حضانت پارلمان آزاد شد و رئیس‌جمهور دیگر قدرت خویش را از پارلمان نمی‌گرفت؛ بلکه از مجموعه‌ای از رأی‌دهندگان در سطح وسیع (۱۸۹۵) و سپس به طور مستقیم از سوی مردم در ۱۹۶۲ دریافت کرد (شوالیه، ۱۳۷۸، صص. ۷۵، ۸۷).

اگرچه دولت قانون‌مند با دو روایت فرانسوی و آلمانی برای مدتی در اروپا طرفداران و پیروانی داشت، در قرن بیستم شاهد برخی تغییرات و تحولات درباره نظریه‌ی دولت قانون‌مند، نه در نقطه‌ای خاص، بلکه در سطح اروپا هستیم؛ چون دولت قانون‌مند دیگر تنها مبین وجود یک نظم حقوقی سلسله‌مراتبی نبود؛ بلکه بیانگر مجموعه‌ای از احکام بود که ضمانت حقوق و آزادی‌های فردی را به عهده داشت و شالوده‌زیرین نظم حقوقی را بنا نهاد تا به واسطه آن بتواند به عمق آزادی‌های عمومی، دموکراسی و نقش دولت در حاکمیت راه یابد؛ از این رو مسئله نظارت بر تطابق قوانین با قانون اساسی را در همین نظریه شاهد هستیم که در پی آن دو نظام بزرگ نظارتی شکل می‌گیرند: ۱. مدل یا نظام نظارتی آمریکایی که در آن نظارت توسط محاکم عادی به اجرا در می‌آید. وقتی دیوان عالی تأیید کرد، آن وقت برتری قانون اساسی بر همه حتی بر محاکمی که برای تضمین احترام به قانون اساسی به وجود آمده‌اند، اعمال می‌گردد؛ ۲. مدل اروپایی که در آن مسئولیت نظارت بر تطابق قوانین با قانون اساسی بر عهده نهادی ویژه، یعنی دادگاه (دیوان) قانون اساسی گذارده شده است (شوالیه، ۱۳۷۸، صص. ۶۰). با اینکه نظریه دولت قانون‌مند در قرن بیستم تغییر و تحولی به خود دید؛ ولی در برابر

یک مبارزه جویی دوگانه هم قرار گرفت؛ یعنی از یک سو ظهور رژیم‌های تمامیت‌خواه (توتالیترا) را دید و از سوی دیگر با دولت رفاه مواجه گشت؛ دولتی که در آن دیگر «عرصه خصوصی» حفاظت شد و «جامعه مدنی‌ای» که از مداخله او در امان باشد، پیدا نشد و دولت درحالی که کارکرد تنظیم اجتماعی را برعهده دارد، به گونه‌ای نامحسوس به قیّم جامعه تبدیل گشت. به رغم این دو مشکل، ولی نظریه دولت قانون‌مند از میان نرفت؛ چون پس از جنگ دوم جهانی و پس از فروپاشی رژیم‌های فاشیستی و نازیستی، مفهوم دولت قانون‌مند، موضوع تفسیر «نو» قرار گرفت و تا جایی پیش رفت که دموکراسی لیبرالی و حقوق بشر از دل آن بیرون آمد (شوالیه، ۱۳۷۸، صص. ۲۵، ۸۵، ۹۵ و ۹۸). سومین اثر از آن آتیلا اوزر با عنوان دولت در تاریخ اندیشه غرب است. به باور وی دولت در تاریخ اندیشه غرب در پنج **اپیزود** زیر قابل تشریح است: ۱. دولت به‌مثابه دستگاه مدیریت جامعه؛ ۲. دولت به‌مثابه قراردادگرایی در مقابل دولت به‌مثابه جوهرگرایی؛ ۳. دولت به‌مثابه مددکار؛ ۴. دولت به‌مثابه حقوق؛ ۵. کمترین دولت یا مرگ دولت - پس روی الزامی دولت.

چهارمین و آخرین اثر نیز به موریس باربیه تعلق دارد. وی در کتاب مدرنیته سیاسی به صورت‌بندی‌ای از دولت‌ها پرداخته است که بر اساس آن همه دولت‌ها اعم از دولت‌های غربی و غیرغربی، از جمله دولت جمهوری اسلامی ایران بر پایه دو دولت (الف) دولت پیشامدرن و (ب) دولت مدرن تحلیل و بررسی شده‌اند. نکته مهم در این آثار آن است که در رویکرد تاریخی غرب از دولت، دولت برمدار قانون استوار بوده است؛ چه دولت استبدادی که حاکم، قانون را مشخص می‌کند و چه دولت غیراستبدادی که قانون، حاکم و کارویژه‌هایش را تعیین می‌کند.

۵-۲. رویکرد تاریخی اسلامی - ایرانی به دولت

قبل از تشریح وضعیت رویکرد تاریخی دولت در میان مسلمانان، این نکته یادآوری می‌شو که درباره ضرورت دولت یا درباره زندگی اجتماعی انسان و تشکیل دولت دو دیدگاه زیر در میان صاحب‌نظران وجود دارد: ۱. وحدت و یگانگی نهاد سیاسی و نهاد

دینی (الگوی دولت‌سازی بر مبنای پیامبری). طرفداران این دیدگاه اعلام می‌کنند در نگاه اسلامی نخستین انسانی که در این عالم گام می‌نهد، به عنوان حجت خدا، پیامبر خدا و موجودی است که با عالم پیوستگی و ارتباط دارد (مطهری، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۸). انسان غیر پیامبر ناقص است؛ بنابراین اگر این انسان خود به تنهایی باشد، یا پیامبر است و یا به پیامبر نیاز دارد؛ یعنی یا سیاستمدار است و یا ساینس دارد؛ زیرا او ناقص است؛ از این رو اگر بخواهد زندگی انسانی داشته باشد، باید پیامبر داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۱۵۰)؛ چون خداوند دانایی را فقط به پیامبر داده است. آنجا که می‌فرماید: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (نساء، ۱۳). اگر پرسش شود که پیامبران برای چه مبعوث شده‌اند؟ آیا اگر فقط برای دعوت به آخرت آمده بودند، آیا قدرتمندان با آنان درگیر می‌شدند؟ با اینکه تاریخ بیانگر این است که قدرتمندان در مرتبه اول با انبیا مبارزه می‌کردند، آن‌هم برای اینکه انبیا در هر جامعه‌ای افراد را به یک نظم اجتماعی نوین غیر از نظم حاکم بر جامعه دعوت می‌کردند. نظم اجتماعی همان است که حکومت‌ها، نظام‌های سیاسی و اجتماعی نمودارهای آن هستند (بیانات رهبری در درس خارج، ۱۳۸۰/۶/۱۹. دبیرخانه شورای عالی حوزه‌های علمیه، ۱۳۸۹، ص ۲۵۷).

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت که اگرچه صاحب‌نظران درباره اینکه چرا انبیا مبعوث شده‌اند، در یک دسته از موارد (همچون بسط توحید، گسترش معرفت نسبت به مبدأ و معاد، شناساندن جهان آخرت و غیبت و انسان‌سازی و تعالی اخلاق) اتفاق نظر دارند، آنچه متفکران دینی درباره آن اختلاف نظر دارند این پرسش است که آیا ورود پیامبران در امور دنیوی به منظور قیام به قسط و برپاداشتن عدل از طریق تشکیل نظام سیاسی موجب خروج از حوزه رسالت نمی‌گردد؟ در اینجا با دو گروه از نظریه‌ها مواجه می‌شویم:

۱. قائلان به وحدت نهاد سیاسی با نهاد دینی معتقدند که نه تنها غایت بعثت انبیا برای تشکیل نظام حکومتی است؛ بلکه شرط لازم این است. در این دیدگاه فرمان الهی نقش اصلی را در تشکیل حکومت دارد و مردم در آن تنها به عنوان مؤید، پذیرش و فعالیت‌بخش، نقش ایفا می‌کنند. برپایه این دیدگاه، قلمرو امر سیاسی و قلمرو امر دینی

یگانه است و شهروندان به اجرای قوانین الهی دعوت می‌شدند و باید همان خدایی را می‌پرستیدند که پیامبران می‌پرستیدند یا از همان احکام و قوانین دینی‌ای پیروی کنند که پیامبران آورده بودند؛ بنابراین دستگاه کارگزاری حکومت یا دولت با نهاد دین و متولیان دین جدا نبودند. در این دیدگاه نهاد دین و نهاد دولت همزاد و توأمان هستند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج. ۲۱، ص. ۴۰۷؛ ۱۳۹۱، ص. ۴۷۲؛ امام خمینی، ۱۳۶۱، ج. ۲۰، ص. ۱۷۰). این دیدگاه استدلال می‌کند مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست و برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر بشود، به قوه اجرایی و مجری احتیاج دارد؛ به همین دلیل خداوند متعال در کنار فرستادن مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک دستگاه حکومت و دستگاه اجرا و اداره نیز در نظر گرفته است. رسول اکرم ﷺ در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت و افزون بر ابلاغ وحی و تفسیر عقاید و احکام به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام نیز همت گماشته بود (امام خمینی، ۱۳۷۰، صص. ۲۵، ۱۸۰؛ ۱۳۷۸، ج. ۲۱، صص. ۴۰۲-۴۰۳)؛

۲. قائلان به یگانه‌نبودن نهاد سیاسی و نهاد دینی نیز بر این باورند که ورود پیامبر به امور دنیوی موجب خروج آنان از حوزه رسالت می‌شود. اینان معتقدند که تشکیل حکومت جزو مأموریت الهی انبیا نیست که هیچ، بلکه تشکیل حکومت به صلاح دید مردم بستگی دارد. ابن‌خلدون جزو کسانی است که به یگانگی دین و سیاست اعتقادی ندارد و دعوت پیامبران را در حد نیاز به حکومت پایین نمی‌آورد؛ چون در این باره می‌نویسد: اهل کتاب و پیروان پیامبران در مقایسه با مجوس که کتاب آسمانی ندارند، اندک‌اند؛ چه اینان اکثریت مردم جهان هستند و با همه اینها گذشته از حیات و بقا، دارای دولت‌ها و آثار و یادگارها بوده‌اند و تا این روزگار نیز همچنان بر همان وضع به سر می‌برند و در اقلیم‌های غیرمعتدل شمالی و جنوبی سکونت دارند و زندگانی آنان بی‌گمان، بر خلاف زندگی مردمانی است که به صورت هرج و مرج و بی‌حاکم سر می‌برند؛ زیرا اگر چنین می‌بود، امکان نداشت به حیات خود ادامه دهند و به این‌سان نادرستی نظریه حکما در وجوب نبوت‌ها آشکار می‌شود (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹، ج. ۱، ص. ۸۰).

علی عبدالرازق، نویسنده کتاب الاسلام و اصول الحکم نیز جزو معتقدان به نظریه

عدم یگانگی نهاد دین و نهاد سیاست است؛ زیرا اعتقاد دارد پیامبر صرفاً زعیم و رهبر دینی بوده است و خود را سلطان و مَلِک و حاکم نخوانده است و قرآن نیز از سیاست و حکمرانی سخن چندانی به میان نیاورده است (عبدالرازق، ۱۹۲۵م، صص. ۶۲-۶۴، ۷۳)؛ به عبارت دیگر می‌گوید: هیچ کدام از اصطلاحات همچون امامت، خلافت، بیعت، اولی الامر، امت و جماعت که در آیات و روایات به کار رفته‌اند، به آن معنا که امروز آمیخته با مفهوم سیاست و دولت تفسیر می‌شوند، مورد نظر نبوده است. معانی و تفسیرهای سیاسی که برای این گونه مقوله‌های شرعی ارائه می‌شود، «امام و خلیفه» به معنای رئیس دولت، اولی الامر به معنای زمامداران و حکام و بیعت به مفهوم انتخابات و امت و جماعت به معنای ملت و دولت و کشور اسلامی، جملگی مفاهیم و معانی جدیدی هستند که اطلاق آن واژه‌ها بر این معانی منوط بر آن است که در زمان نزول آیات و صدور روایات و همچنین معانی از آنها استفاده و استنباط شوند؛ در حالی که اثبات چنین امری امکان‌پذیر نیست (عبدالرازق، ۱۹۲۵م، ص. ۷۳). افراد دیگری مانند مهدی بازرگان و حایری یزدی نیز در این دسته از افراد قرار می‌گیرند (بازرگان، ۱۳۴۱، صص. ۱۹-۵۹؛ بازرگان، ۱۳۷۷، صص. ۷۴-۸۲؛ رحیم پور، ۱۳۸۶، ص. ۸۳-۱۰۲؛ حایری یزدی، ۱۹۹۵، صص. ۱۴۰-۱۴۱، ۱۷۰-۱۷۲).

در رویکرد تاریخی دولت از منظر مسلمانان می‌توان به این دیدگاه نیز اشاره کرد و آن اینکه ما از زمان عباسیان تا دوران قاجار واژه دولت را در جای خود و واژه حکومت را نیز در جایگاه خود به کار می‌بردیم؛ ولی متأسفانه فارسی‌زبانان نیز به تقلید از عربی‌زبانان جدید پس از مشروطه، واژه دولت را به جای مملکت و «حکومت» را به جای «دولت» به کار برده‌اند؛ چون اولاً اصطلاح ممالک محروسه، متروک گشت؛ زیرا کشور به سوی مرکزیت و تمرکز پیش می‌رفت؛ ثانیاً اصطلاح مملکت از رواج افتاد و به تدریج اصطلاح کشور را به جای آن به کار بردند تا جایی که این آشفتگی در به کارگیری مفهوم «دولت» به دوران جمهوری اسلامی هم کشیده شده است و نه تنها این کار بست معنایی پایان‌پذیرفته، بلکه هنوز هم این ابهام و گمگشتگی در معنا برای ما باقی است؛ زیرا در کلام و سخنان عالمان و اندیشمندان چنین استعمالی مشاهده می‌گردد؛ برای مثال امام خمینی در آثارش میان واژه‌های «حکومت»، «حاکم» و

«دولت» تمایزی قائل نشده و این سه مفهوم را به جای هم به کار برده است. یکی از این موارد آنجاست که وی در پاسخ به بیانات آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهور وقت می‌گوید:

از بیانات جناب‌عالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آنکه این جانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است، به کلی بر خلاف گفته‌های این جانب بود. اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد و اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است، در چهارچوب احکام فرعی نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو، سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدره و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است، بنابر تفسیر شما خارج است؛... باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا

غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج. ۲۰، ص. ۴۵۲).

نتیجه‌گیری

حکمرانی در دنیای جدید، نه تنها در یک کنشگر یا بازیگر محصور نشده است؛ بلکه مفهومی است که معنایابی آن در گرو نقش آفرینی بازیگران متعددی است که در این مقاله دست کم به سه بازیگر اصلی، یعنی بخش دولتی، بخش جامعه مدنی و بخش خصوصی اشاره گردید و یادآوری شد که به احتمال حکمرانی در هر بخشی با چالش‌های متعددی همراه باشد. یکی از ساحت‌هایی که حکمرانی را با چالش‌های جدی‌ای همراه می‌کند، ساحت بخش دولتی (یا دولت) است؛ زیرا

اولاً ایضاح مفهومی دولت، کاری سهل و ممتنع است؛ چون این مفهوم، مفهومی باتلاقی است که هرچه آن را واکاوی کنیم، بیشتر فرو خواهیم رفت؛ به همین دلیل شناخت ماهیت دولت در نگاه برخی از صاحب‌نظران تقریباً غیرممکن می‌نماید تا جایی که در سیر تطور دولت، آرای بسیار متعدد و ضد و نقیضی را مشاهده می‌کنیم؛ از تعریف بر پایه تمثیلی گرفته تا تعریف بر پایه اجزا و عناصر، کارکردی، شیوه تیلوری و رویکردهای چهارگانه (فلسفی، جامعه‌شناسانه، الهیاتی و تاریخی). تمامی این تعریف‌ها نشان از آشفتگی این مفهوم می‌کند؛ زیرا یافتن معنای دولت در رویکردهای الهیاتی، فلسفی، تاریخی و جامعه‌شناختی یا ما را به این نتیجه می‌رساند که دولت ماهیتی متعین دارد که باید به آن دست یافت یا ما را به این نتیجه می‌رساند که نباید در پی هیچ ماهیتی از مفهوم دولت بود. به تعبیر اسکینر، تبارشناسی معنایی مفهوم دولت نشان می‌دهد که هیچ ماهیتی برای مفهوم دولت وجود ندارد و دولت مرزهای طبیعی ندارد. اگر این باشد، پس به آشفتگی معنایی اذعان و اقرار کرده‌ایم؛ در نتیجه باید برای آن راهکاری اندیشید و به برابندی از رویکردها دست یافت؛ زیرا راز حکمرانی موفق در جمهوری

اسلامی ایران در وهله اول، رهایی از آشفتگی معنایی از ناحیه دولت می‌باشد. ثانیاً چون کارکرد دولت متعدد و فرسایشی است، بدین جهت بر نخبگان فکری و نخبگان ابزاری افزون بر اجماع در حوزه کارکردی دولت لازم است که در استخدام واژه دولت دقت کنند که دولت به کاررفته (مثلاً در قانون اساسی) بر کدام معنا و مصداق دولت و با کدامین کارکرد انطباق دارد و کدام نقش از نقش‌های چهارگانه (یعنی نقش تولیدکننده یا متصدی، نقش قابلیتگی، نقش پرورشگری و نقش متولی یا «مقررات‌گذار» را باید ایفا کند.

ثالثاً اگرچه مفهوم حکمرانی با مفاهیم امارت، حکومت، ریاست، فرماندهی، فرمان‌روایی در فارسی مترادف است، از آنجایی که در نگاه نویسنده مقاله، مفهوم مصطلح حکمرانی یک مفهوم مهاجر است، آن‌هم مفهومی به مراتب پیچیده و چندوجهی، مفهومی که از سویی از چارچوب‌های ارجاعی محل تولد خود گسسته و از سویی دیگر برای امکان حیات در اقلیم فکری ما نیازمند مبانی فرهنگی و چارچوب‌های ارجاعی هستند، از این رو می‌توان سه راه در پیش گرفت: ۱. یا مفاهیم مهاجر را بر اساس اقلیم خودشان پذیرفت و با آنها رفتار کرد (یعنی پذیرش مطلق) که این راهکار با تفکر اسلامی نمی‌سازد؛ ۲. یا آن مفهوم مهاجری را انتخاب کرد که با این اقلیم بسازد و به تعبیری با شرایط اقلیمی و جغرافیایی فکری مقصد همسو و هم‌معنا باشد (یا انتخاب مفهومی مناسب با اقلیم فکری و جغرافیای خود)؛ ۳. راه سوم هم این است که خود آن مفهوم قبل از به کارگیری در سرزمین مقصد اصلاح شده و سپس به کار گرفته شود که در این صورت، احتمال دارد به تریاخنگی برسیم یا اصولاً آن مفهوم ماهیتش را از دست بدهد؛ نتیجه اینکه به نظر می‌رسد راه دوم بهترین راه برای حل مشکلی باشد که در این مقاله مطرح گردید.

فهرست منابع

قرآن کریم.

ابن خلدون. ع. (۱۳۶۹). مقدمه ابن خلدون. (ج. ۱). م. پ. گناآبادی (مترجم). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ابوالحمد، ع. (۱۳۶۹). پیرامون رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور و شخصیت حقوقی دولت. کانون و کلا، شماره ۱۵۰-۱۵۱، صص. ۱۰۰-۱۳۰.

اصلانی، ف.؛ نورایی، م. (۱۳۹۶). واکاوی مفهومی واژگان چند معنا در قانون اساسی دولت به معنای حکومت یا طبقه حاکم. مطالعات حقوق عمومی، ۴۷(۴)، صص. ۹۳۷-۹۵۵.

افضلی، ر. (۱۳۸۶). موانع مشترک شکل‌گیری جامعه مدنی در خاورمیانه (ایران، ترکیه، مصر)، پایان‌نامه کاشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.

اندرسون، پری (۱۳۹۰). تبارهای دولت استبدادی. ح. مرتضوی (مترجم). تهران: نشر ثالث.

اوزر، آ. (۱۳۸۶). دولت در تاریخ اندیشه غرب. ع. باقری. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.

بازرگان، م. (۱۳۴۱). مرز دین و امور اجتماعی (سیاست). شرکت سهامی انتشار.

بازرگان، م. (۱۳۷۷). آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

پالمر، ف. (۱۳۸۷). نگاهی تازه به معنی‌شناسی. ک. صفوی. (چاپ پنجم). تهران: نشر مرکز.

پزشگی، م. (۱۳۹۴). عرصه عمومی و خصوصی در فقه شیعه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

پیوسته، ص.؛ سرایی، ح. (۱۳۹۶). دولت خودکفایی، دولت رابطه. مطالعات جامعه‌شناختی، ۲۴(۲)، صص. ۳۷۶-۳۴۷.

جوادی آملی، ع. (۱۳۸۷). چالش‌های حکمت متعالیه در مسئله سیاست، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه. ش. لک‌زایی (به‌اهتمام). پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

حایری یزدی، م. (۱۹۹۵م). حکمت و حکومت. لندن: نشر شادی.

- خامنه‌ای، س. ع. (۱۳۸۹). بیانات رهبری در درس خارج، ۱۳۸۰/۶/۱۹، دبیرخانه شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری. قم: مدرسه عالی دارالشفاء.
- خمینی، ر. ا. (۱۳۶۱). صحیفه نوز: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی. (ج. ۲۰). تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- خمینی، ر. ا. (۱۳۷۰). ولایت فقیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. ا. (۱۳۹۱ق). کتاب البیع. نجف اشرف: مطبعة الآداب.
- خمینی، س. ر. (۱۳۷۸). صحیفه امام. (ج. ۲۰-۲۱). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- رحیم‌پور، ف. (۱۳۸۶). بررسی دو دیدگاه معاصر درباره اهداف بعثت، شئون رسالت. اندیشه دینی، شماره ۲۳، صص. ۸۳-۱۰۲.
- روشن، ش. (۱۳۴۷). حقوق بین‌الملل عمومی. م. ع. حکمت (مترجم). تهران: دانشگاه تهران.
- روشه، گ. (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز. ع. نیک‌گهر. تهران: انتشارات تیان.
- شوالیه، ژ. (۱۳۷۸). دولت قانون‌مند. ح. ر. ملک‌محمدی (مترجم). تهران: نشر دادگستر.
- صدر، م. ب. (۱۴۱۰ق). الأسس الاسلامیه شهید صدر، محمدالحسینی، الإمام الشهید السید محمدباقر الصدر در اسه فی سیرته و منهجه؛ بیروت: دارالفرار.
- صدیق سروستانی، ر؛ غلام حیدر، اب. س. (۱۳۸۴). بازگشت به دولت به عنوان یک نهاد اجتماعی. نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۵، صص. ۱۴۱-۱۶۵.
- عالم، ع. (۱۳۸۴). بنیادهای علم سیاست. (چاپ سیزدهم). تهران: نشر نی.
- عبدالرازق، ع. (۱۹۲۵م). اسلام و اصول الحکم. قاهره: مطبعة مصر.
- عمید زنجانی، ع. ع. (۱۳۶۶). فقه سیاسی. (ج. ۷). تهران: نشر امیرکبیر.
- قاسمی، م. ع. (۱۳۸۴). فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه از قرن چهارم تا سیزدهم. ص. لاریجانی (زیر نظر). (ج. ۱). مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- قاضی شریعت‌پناهی، ا. (۱۳۸۸). بایسته‌های حقوق اساسی. تهران: نشر میزان.
- کوئتین اسکینر. م. (۱۴۰۰/۴/۳۱). یک تبارشناسی دولت، اسداله‌نژاد (مترجم). سایت پرابلماتیک. قابل دسترس در:

<https://problematica-archive.com/a-genealogy-of-the-state/>

مجلس شورای اسلامی. (۱۳۶۴). صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (جلسه اول تا سی و یکم). (ج. ۱). تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی.

مطهری، م. (۱۳۷۵). امامت و رهبری. (چاپ هجدهم). انتشارات صدرا.

وینسنت، اندرو (۱۳۷۱). نظریه‌های دولت. ح. بشیریه (مترجم). تهران: نشر نی.

وینسنت، اندرو (۱۳۷۶). نظریه‌های دولت. ح. بشیریه. تهران: نشر نی.

References

* Holy Quran

- Abdul Razzaq, A. (1925). *Islam and the Foundations of Governance*. Cairo: Matba'at Misr. [In Arabic]
- Abolhamd, A. (1990). *On the ruling of the General Assembly of the Supreme Court and the legal personality of the government*. Bar Association, (150-151), 100-130. [In Persian]
- Afzali, R. (2007). *Common obstacles to the formation of civil society in the Middle East (Iran, Turkey, Egypt)* [Master's thesis]. Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Alam, A. (2005). *Foundations of Political Science* (13th ed.). Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Amid Zanjani, A. A. (1987). *Political Jurisprudence* (Vol. 7). Tehran: Amir Kabir Publishing. [In Persian]
- Anderson, P. (2011). *Lineages of the Absolutist State* (H. Mortazavi, Trans.). Tehran: Nashr-e Sales. [In Persian]
- Aslani, F., & Nouraei, M. (2017). Conceptual analysis of polysemous words in the constitution: State as government or ruling class. *Public Law Studies*, 47(4), 937-955. [In Persian]
- Bazargan, M. (1962). *The Border Between Religion and Social Affairs (Politics)*. Tehran: Sherkat-e Sahami Enteshar. [In Persian]
- Bazargan, M. (1998). *The Hereafter and God, the Purpose of the Prophetic Mission*. Tehran: Rasa Cultural Services Institute. [In Persian]
- Chevallier, J. (1999). *The Constitutional State* (H. R. Malek-Mohammadi, Trans.). Tehran: Dadgostar Publishing. [In Persian]
- Ghasemi, M. A. (2005). *The Imami jurists and the domains of the guardianship of the jurist from the 4th to the 13th century* (S. Larijani, Ed., Vol. 1). Mashhad: Razavi University of Islamic Sciences. [In Persian]

- Ghazi Shariatpanahi, A. (2009). *Essential Constitutional Law*. Tehran: Mizan Publishing. [In Persian]
- Hairi Yazdi, M. (1995). *Wisdom and Governance*. London: Shadi. [In Persian]
- Ibn Khaldun. (1990). *Muqaddimah Ibn Khaldun* (Vol. 1, M. P. Gonabadi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications Company. [In Persian]
- Islamic Consultative Assembly. (1985). *Detailed Proceedings of the Assembly for the Final Review of the Constitution of the Islamic Republic of Iran* (Sessions 1 to 31) (Vol. 1). Tehran: General Directorate of Cultural Affairs and Public Relations. [In Persian]
- Javadi Amoli, A. (2008). *Challenges of Transcendent Wisdom in the issue of politics: Transcendent politics from the perspective of Transcendent Wisdom* (Sh. Lakzaee, Ed.). Qom: Islamic Sciences and Culture Academy. [In Persian]
- Khamenei, S. A. (2010). *The Supreme Leader's statements in Dars-e Kharij* (September 10, 2001. Secretariat of the Supreme Council of the Seminaries, Hawza and Clergy in the Supreme Leader's View). Qom: Dar al-Shafa Seminary. [In Persian]
- Khomeini, R. A. (1971). *Kitab al-Bay'* [The Book of Sale]. Najaf al-Ashraf: Matba'at al-Adab. [In Arabic]
- Khomeini, R. A. (1982). *Sahifeh Noor: The Collection of Imam Khomeini's Guidelines* (Vol. 20). Tehran: Organization of Cultural Documents of the Islamic Revolution. [In Persian]
- Khomeini, R. A. (1991). *Wilayat al-Faqih*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
- Khomeini, S. R. (1999). *Sahife-ye Imam* (Vols. 20-21). Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
- Motahhari, M. (1996). *Imamate and Leadership* (18th ed.). Tehran: Sadra Publications. [In Persian]

- Ozer, A. (2007). *The State in the History of Western Thought* (A. Baqeri, Trans.). Tehran: Farzan-e Rooz Research and Publishing. [In Persian]
- Palmer, F. (2008). *A New Look at Semantics* (5th ed., K. Safavi, Trans.). Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Pezhgi, M. (2015). *Public and Private Spheres in Shiite Jurisprudence*. Qom: Islamic Sciences and Culture Academy. [In Persian]
- Pivasteh, S., & Saraee, H. (2017). The state of self-sufficiency, the state of relations. *Sociological Studies*, 24(2), 347-376. [In Persian]
- Rahimpour, F. (2007). An analysis of two contemporary views on the objectives of the prophetic mission: Aspects of the Messenger's duties. *Religious Thought*, (23), 83-102. [In Persian]
- Rocher, G. (1997). *Sociology of Talcott Parsons* (A. Nik-Gohar, Trans.). Tehran: Tebyan Publications. [In Persian]
- Rousseau, C. (1968). *Public International Law* (M. A. Hekmat, Trans.). Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Sadeq Sarvestani, R., & Gholam Heydar, A. B. S. (2005). Returning to the state as a social institution. *Social Sciences*, (25), 141-165. [In Persian]
- Sadr, M. B. (1990). *The Islamic Foundations* (Shaheed al-Sadr, al-Imam al-Shaheed Sayyid Muhammad Baqir al-Sadr, A Study of His Life and Methodology). Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
- Skinner, Q. (2021, July 22). *A genealogy of the state* (A. Asadollah-Nejad, Trans.). Problematic Website. [In Persian]
- Vincent, A. (1992). *Theories of the State* (H. Bashiriyeh, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Vincent, A. (1997). *Theories of the State* (H. Bashiriyeh, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]